فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc177299686)

[پیشگفتار 2](#_Toc177299687)

[ادله حجیت خبر واحد 2](#_Toc177299688)

[آیه سوم 2](#_Toc177299689)

[اجمال استدلال 3](#_Toc177299690)

[مقدمات استدلال 3](#_Toc177299691)

[مروری بر مباحث گذشته 4](#_Toc177299692)

[مطلب اول: فَاسْأَلُوا 4](#_Toc177299693)

[مطلب دوم: أَهْلَ الذِّکْرِ 4](#_Toc177299694)

[مطلب سوم: لَا تَعْلَمُونَ 5](#_Toc177299695)

[مباحث اصلی 6](#_Toc177299696)

[احتمال اول 7](#_Toc177299697)

[احتمال دوم: 7](#_Toc177299698)

[جواب احتمال دوم 8](#_Toc177299699)

# اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در خبر واحد بود و بر خلاف اینکه در خیلی از کتاب‌ها ابتدا ادله عدم حجیت ذکر می‌کنند ما ابتدا ادله حجیت را متعرض شدیم.

در ادله حجیت عرض شد که آیات و روایات و غیر از اینها از ادله دیگر داریم. ابتدا محور آیات را شروع کردیم. در آیات تاکنون دو آیه مورد بحث قرار گرفت؛ آیه نفر و آیه نباء، این دو آیه را بحث کردیم.

# ادله حجیت خبر واحد

## آیه سوم

آیه مشهور ذکر است که در دو جای قرآن ما این آیه را داریم، یکی آیه ۴۳ سوره نحل و دیگری آیه ۷ سوره انبیاء، آیه شریفه هم با یک تفاوت مختصری به این صورت هست؛ در سوره نحل این‌طور هست که؛ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

**﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** این در سوره نحل آیه ۴۳ است، عین همین در سوره انبیاء آیه هفت هست منتهی آنجا آن «من» در «مِنْ قَبْلِکَ» را ندارد. **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**

این آیه‌ای است که در دو جای قرآن آمده است و البته قبل و بعد این آیه در این دو سوره تفاوت‌هایی دارد، در سوره نحل، آیات قبل از آن بحث این است؛ **﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ﴾**[[1]](#footnote-1) یکی از حرف‌هایی که کفار می‌زدند مقابل پیامبر این است که لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ اگر خدا می‌خواست ما هدایت شویم، تصرف تکوینی می‌کرد، به‌گونه‌ای حرکت را تنظیم می‌کرد که ما ناچار باشیم و اینکه تصرف تکوینی نمی‌کند بلکه ما را در انتخاب آزاد گذاشته است نشان می‌دهد که نمی‌خواهد. لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ در ادامه آمده است؛ **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ ۚ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**. بیشتر این آیه ناظر به این نکته است که علامه طباطبایی هم دارد.

اما در سوره انبیاء، قبل از آیه یک حرف دیگر کفار است، کفار می‌گفتند: **﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ﴾[[2]](#footnote-2)** می‌گفتند ما پیرو پیامبر نمی‌شویم برای اینکه او هم مثل بقیه انسانی است، این شایستگی ندارد که ما پیروی کنیم، اگر خدا می‌خواست ملائکه را نازل می‌کرد، از جنس دیگر می‌فرستاد.

این دو مطلب است که این دو آیه که یکی بعد از آن حرف کفار است که **﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ﴾** خدا جوری تنظیم می‌کرد که ما ناچار باشیم، ما را الزام می‌کرد، تکویناً به این مسیر اما در سوره انبیاء به طور خاص این نکته کفار تأکید شده است که آن‌ها می‌گویند **﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ﴾** که در جاهای دیگر قرآن هم آمده است، چرا پیامبر را از جنس ما فرستاد، می‌توانست از جنس دیگری بفرست فلذا ما این را قبول نداریم.

این تفاوتی است که دو آیه در مقدمه و قبل دارند. در ادامه و آیات متأخر هم این دو آیه تفاوت دارد، ادامه آیه نحل این است که **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾**[[3]](#footnote-3)، حالا این **﴿بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾** هم احتمالاتی دارد که ممکن است بگوییم و ممکن است از آن بگذریم.

در ادامه دارد **﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ﴾** که در یکی از مجالس امام رضا علیه‌السلام و مأمون حضرت ذیل آیه تمسک می‌کند که اهل ذکر علمای یهود نیستند. **﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ﴾**.

اما ادامه سوره انبیاء این است **﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا یَأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا کَانُوا خَالِدِینَ﴾**[[4]](#footnote-4)، بر اساس آن تمرکز آیه انبیاء بر آن موضوع و شبهه‌ای که کفار بر جنسیت و بشر بودن انبیاء داشتند. تمرکز؛ قبل و بعد روی آن است اما در سوره نحل مقداری فراتر از این هست.

# اجمال استدلال

این است که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** واجب است از اهل علم و متخصصان یک موضوع سؤال کنید آنجا که نمی‌دانید، حکمی نیاز دارید، موضوعی نیاز دارید، بروید از متخصصان سؤال کنید.

## مقدمات استدلال

استدلال مبتنی بر این دو سه مقدمه است

۱- اینکه ملازمه بین وجوب سؤال، باید سؤال کنید، این ملازمه دارد با حجیت جواب به طور مطلق، وقتی می‌گوید سؤال کن، حالا هر چه جواب داد برای تو حجت است. باید ملازمه وجوب سؤال و حجیت جواب را بپذیریم.

۲- و دیگر اینکه اهل ذکر شامل اخبار حسی هم نمی‌شود، احتیاج به کارشناس و متخصص به معنا در امور حدسی ندارد بلکه شامل اخبار حسی هم می‌شود، یعنی جایی که نمی‌داند، در زمان امام، از امام، راوی‌ای زراره سؤال بکند و او هم خبر را برای او نقل بکند. اخبار است، نه اعلام نظر و نظریه.

حداقل باید این دو مقدمه را بپذیریم تا استدلال تمام بشود. منتهی تمرکز باید روی این باشد، ولی به دلیل اینکه با ابعاد دیگر و نکات دیگر در آیه به این مسئله ارتباط دارد، مروری به بحث‌هایی که در آیه داشتیم خواهم داشت.

در مقدمه این نکته را عرض بکنم که فکر می‌کنم این آیه را سه بار بحث کردیم. در طول دوازده سال گذشته، یک بار در ذیل قاعده ارشاد جاهل، در فقه تربیتی، یک بار احتمالاً در امر به معروف و نهی از منکر، کوتاه‌تر و خلاصه‌تر و یک‌بار در اجتهاد و تقلید آن را بحث کردیم. پارسال هم در اصول، قول خبره بحث کردیم.

بین مباحثی هم که اینجا مطرح شده است شاید نوعی من وجه هم باشد، گرچه بخش عمده آن تکرار است و جهات آن متباین است.

همین‌طور در مقدمه این نکته را یادآوری می‌کنیم، پارسال هم عرض کردیم که این آیه از آیاتی است که هم در علم کلام، هم در علم اصول و هم در فقه در چند جا مورد استناد قرار گرفته است لذا آیه پرپیمانه و پرظرفیتی است، جاهای مختلف مورد بحث قرار گرفته است لااقل در علم کلام، علم اصول و علم فقه، گاهی هم بارها و به مناسبت‌های متعدد این آیه شریفه مورد بحث قرار گرفته است.

بحث دیگری که اینجا نمی‌پردازیم و خودتان می‌توانید پی بگیرید مگر اینکه در استدلالات به آن نیاز داشته باشیم، آن است که اشاره کردیم این آیه سوره نحل، نگاه آن متوجه به آن **﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ﴾** است و آیه سوره انبیاء متوجه **﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ﴾** هست. این هم اجمالاً اشاره شد نظرتان باشد ممکن است احیاناً به آن نیاز پیدا بکنیم.

اینجا که بحث می‌کنیم منظر کلامی نداریم، منظر فقهی هم نداریم، منظر اصولی داریم، آن هم در باب حجیت خبر حسی می‌خواهیم به آن تمسک کنیم. این مقدمات بحث.

# مروری بر مباحث گذشته

فهرست‌وار نکات کلی که در مباحث گذشته متعرض شدیم کلی عبور کنیم؛

## مطلب اول: فَاسْأَلُوا

در آیه شریفه که قبلاً بحث کردیم و اینها را به آن ارجاع می‌دهم، ملاحظه بفرمایید.

یک مبحث در سؤال است؛ در «فَاسْأَلُوا» چند نکته را سابق بحث کردیم.

در محور سؤال چند نکته را سابق گفتیم؛

۱- اینکه سؤال اینجا، موضوعیت ندارد و طریقیت دارد برای اینکه ممکن است جایی بدون سؤال مطلبی را بفهمد لذا این سؤال که سؤال حقیقی هم اینجا هست موضوعیت ندارد. بلکه آن که موضوعیت دارد، تعلم است، فَاسْأَلُوا یعنی یاد بگیرید.

۲-اینکه ظهور امر در وجوب است، این تعلم اینجا واجب است.

۳- اینکه وجوب طریقی است، نه وجوب غیری و نه وجوب نفسی بلکه وجوب طریقی است.

این سه نکته‌ای که در باب اینها که در محور اول سؤال باشد و از آن می‌گذریم.

## مطلب دوم: أَهْلَ الذِّکْرِ

در باب أَهْلَ الذِّکْرِ است در اینجا هم چند مطلب گفتیم؛

۱- اهل معانی مختلفی دارد و اینجا مقصود انتساب به چیزی است. اهل چیزی شدن یا کسی شدن یعنی نوعی انتساب به ان داشتن.

۲- ذکر را سابق مفصل بحث کردیم و گفتیم معنی اصلی ذکر عبارت است از توجه و تفتن و تنبه شخص مقابل نسیان و غفلت و جهل است.

اما این ذکر به معانی دیگر منتقل شده است، آن عواملی که موجب پیدایش این ذکر می‌شود هم ذکر گفته می‌شود، لذا در آیات هم هست، گاهی ذکر به قرآن گفته شده است، گاهی ذکر بر خود پیامبر اطلاق شده است و امثال اینها. این قانونی است در لغت که روی مجازی می‌رود و گاهی مشترک لفظی تولید می‌کند، به سمت عوامل تولیدکننده آن امر یا نتایج مترتب بر آن امر موضوع له.

یک قانون کلی در لغت است که لغت موضوع له اصلی آغازینی دارد بعد به مناسبت‌ها، غالباً هم مجازی، همان معنای لفظ از معنای اصلی منتقل می‌شود به عواملی که آن معنا را تولید می‌کند.

گاهی منتقل می‌شود به معلول‌ها و نتایج آن شئ

و گاهی هم به مقارنات آن منتقل می‌شود

این سه انتقال لفظ از معنا به معانی مرتبط در لغت هست.

انتقال لفظ از معنای موضوع له اصلی به مقدمات و معدات و علل آن شئ. این یک باب.

انتقال لفظ از معنای اصلی به نتایج و مؤخرات و حصائل آن شئ

گاهی هم انتقال لفظ به ملازمات و مقارنات شئ منتقل می‌شود. این سه انتقال در باب لغت وجود دارد و در همه زبان‌ها هم می‌باشد.

معمولاً این انتقال‌ها در ابتدا و در آغاز به شکل قرائن مجازی است و بعد با کثرت استعمال مشترک لفظی تولید می‌شود. این هم یک بابی است و در ذکر هم همین‌طور است.

در اینجا أَهْلَ الذِّکْرِ اگر بخواهیم معنای اصلی آن را بگیریم، ذکر یعنی دانش و علم و فهم و امثال اینها، اهل ذکر هم یعنی صاحبان دانش و اطلاع و امثال اینها مقصود است. این هم نتیجه بحث لغوی در اینجاست.

این بحث لغوی و بحث روایی را بعد ذکر خواهم کرد. این هم بحث أَهْلَ الذِّکْرِ است.

## مطلب سوم: لَا تَعْلَمُونَ

مقصود از علم در اینجا چیست؟ احتمالاتی گفته شده است و متصور است؛

۱- علم مقصود قطع باشد.

۲- مقصود از علم، اعم از قطع و اطمینان باشد.

۳- مقصود از علم، حجیت باشد که اعم از قطع و اطمینان و حجج می‌شود.

این سه احتمال در **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** است که ظهور عرفی در قطع نیست، یا قطع و اطمینان است یا حجت است و این بحثی است که سابق مطرح شده است.

در **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** نکته دیگری هم متعرض شده‌ایم و آن اینکه این جمله شرطیه، شرط مولد مفهوم است یا شرط محقق موضوع است، این را گفتیم بنابر اظهر محقق موضوع است. **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** مفهومی ندارد، واجب است که سؤال واقعی بکنید، مقصود از سؤال، سؤال حقیقی است، نمی‌داند، می‌گوید برو دانا شو، این دانا شو، اگر نمی‌دانی، محقق موضوع است لذا إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اینجا مفهومی ندارد شرط محقق موضوع است. واجب است دانا شوی، بپرسی تا بفهمی، اگر نمی‌دانی. اگر نمی‌دانی همان زمینه و موضوع محقق مسئله است. این هم در این محور **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**

نکته دیگر راجع به این آیه مطرح کردیم، این هم در محور فَاسْأَلُوا است و باید در همان‌جا قرار داد، الان بحث را بر اساس مفردات قرار دادم.

در فَاسْأَلُوا یک نکته دیگر هم وجود داشته است و بحث کردیم که عبارت است از اینکه متعلق فَاسْأَلُوا چیست؟ مسئول‌عنه چیست؟ **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** درباره چه؟ درباره چه چیزی در آیه نیامده است و این حصر متعلق است، آنجا بحث کردیم که آیا می‌شود اینجا اطلاقی برای آن قائل شد یا خیر؟ این را آنجا گفته‌ایم که حصر متعلق اشعار به اطلاق عموم دارد ولی دلالت و ظهور تامی در اطلاق عموم ندارد بما هو هو.

اما اینجا گفتیم ممکن است مناسباتی وجود داشته باشد که اطلاقی تولید بکند. مناسبت هم این است که این حکم چون ارشاد به یک فهم عقلایی است **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** یک قاعده عقلایی است. ناظر به یک فهم عقلایی است و فهم عقلایی اینجا و آنجا ندارد، هر جا آدم نمی‌داند باید سؤال بکند، اگر نمی‌داند و به او ربطی دارد.

اطلاقی که در مقام بیان باشد حتی از حیث مسئول‌عنه، اگر کسی این را بپذیرد باید بگوید حذف متعلق دلیل عموم است در حالی که محل بحث است واقعاً نمی‌شود همه جا این را پذیرفت ولی ما گفتیم این اشعار در آن هست و لذا اگر قرینه‌ای در اطراف پیدا شود می‌شود حذف متعلق را دلیل عموم گرفت به نحو موجبه جزئیه با قرائنی. لذا این هم یک نکته‌ای که در فَاسْأَلُوا باید اضافه کرد.

این مجموع عمده مباحثی است که اینجا مطرح شده است.

# مباحث اصلی

تا اینجا تاکنون ذیل **﴿فَاسْأَلُوا و أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** و **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** نکاتی که سابق بحث کردیم گزارش کردیم و تفصیل در آنجا آمده است.

چند مسئله مهم و اصلی که مبنای استدلال است و در واقع مقدمات استدلال هست به ترتیب باید محل بحث قرار بدهیم.

مسئله اول: مقصود از أَهْلَ الذِّکْرِ

## احتمال اول

اینجا یک احتمال وجود دارد که این از مقدمات استدلال می‌شود و آن این است که مقصود از أَهْلَ الذِّکْرِ مطلق است، یعنی هر کسی که به موضوعی وقوف و آشنایی دارد، شما به آن در احکام و مسائل مربوط به تکالیف خود به او مراجعه بکن. این احتمال اول است که این باید تثبیت شود که مقصود از اهل ذکر مطلق اهل علم و دانایی است. اگر این را پذیرفتیم راه برای پیمودن مسیری که به نتیجه برسیم و شامل خبر واحد هم می‌شود.

مقصود اهل ذکر در اینجا یعنی اهل علم، نه ذکر به معنای خاص مقابل غفلت، یعنی آن کسی که دانا است و مطلب را می‌داند از او سؤال بکن، ولو دانای بالقوه‌ای است که الان غافل است یا از یادش رفته است و بعد به کتاب مراجعه می‌کند.

مصداق آیه هم این است که می‌گوید اینها دانای به این هستند که انبیای قبل از همین جنس بشر بوده‌اند و از همین‌ها سؤال کن.

احتمال اول این است که ذکر یعنی علم، کسی که می‌داند از او سؤال بکن وقتی نیاز داری.

## احتمال دوم:

که أَهْلَ الذِّکْرِ یعنی فقط پیامبر و ائمه هدی علیهم‌السلام، این در روایات هم آمده است که این را سابق بحث کردیم که روایات هم دو گروه و طایفه وجود دارد که ذیل همین کتاب‌هایی که وجود دارد می‌توانید ببینید.

بعضی روایات، ظهورش تطبیق است، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** مصداق آن، یکی از مصادیق و مصداق بارز آن ائمه هدی هستند.

اما گروهی از روایات هست که ظهور آن‌ها در حصر است، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، انما عنی به الامام مثلاً چنین تعابیری، مقصود از اهل الذکر ما هستیم.

مجلس امام رضا علیه‌السلام و مأموم این قصه مطرح شد، آیه مطرح شد، کسانی گفتند اینها علمای اهل کتاب هستند، باید به آن‌ها مراجعه کرد، امام فرمودند مقصود ما هستیم. بعد مأمون گفت این از کجای قرآن به دست می‌آید؟ حضرت آن آیه را خواند که بر پیامبر ذکر اطلاق شده است.

همان‌جا امام به مأمون می‌گوید در ادامه این آیه دارد که **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ﴾**، در نحل یعنی قرآن ذکر است، اهل ذکر اهل قرآن می‌شوند، نه علمای پیشین ادیان دیگر. جای دیگر ظاهر در کلام امام هم در مجلس مأمون هست که ذکر در خود پیامبر استعمال شده است.

امام به اینها تمسک می‌کند که اهل الذکر یعنی ما، هم نفی می‌شود علمای پیشین و ادیان گذشته و احتمالاً دیگران غیر معصوم هم نفی می‌شود و لذا ذکر معصومین می‌شود.

آن وقت آیه دلیل بر امامت می‌شود که مسائل خود را از ائمه سؤال کنید، به همین دلیل این آیه از ادله‌ی حجیت قول معصوم و ائمه و در کلام مورد بحث قرار گرفته است.

این احتمال دیگری است که اگر این احتمال را بپذیریم دیگر به این آیه در حجیت قول خبره و قول خبر و مخبر نمی‌شود تمسک کرد. چون خبره در آیه مقصود امام و معصومین شد.

### جواب احتمال دوم

این را قبلاً متعرض شدیم منتهی این را جواب دادیم و گفته‌ایم که اینکه امام حصر می‌کنند، این یک حصر حقیقی تام نیست، امام می‌خواهد بفرماید آن که اهل ذکر بودن علمای پیشین و علمای مسیحیت در همان محدوده‌ای بوده است که اطلاعی داشته‌اند و می‌شود به آن استدلال بکنند که انبیاء پیشین از جنس بشر بوده‌اند. یا در گذشته انبیاء این‌جور نبوده است که تصرف تکوینی بکنند.

اما این را نباید مطلق بدانیم که الان هم که اسلام آمده است در همه فروع و مسائل مربوط به فقهی و اخلاقی و اعتقادی، آن‌ها اهل ذکر هستند.

بیان حضرت ولو اینکه در بعضی از آن روایات حصر است، ولی با مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات می‌فهمیم که امام نمی‌خواهد بگوید که این آیه مقصود اهل ذکر فقط ائمه هستند و لا غیر، چرا این را امام نمی‌خواهد بگوید؟ برای اینکه اگر امام این را بفرماید ظاهر آیه به هم می‌ریزد و استدلال آیه تمام نمی‌شود

بلکه امام می‌خواهد بفرماید علمای دیگر را از ادیان دیگر و مسیحیت علی الاطلاق اهل ذکر ندانید و امروز هم بگویید هر چه نمی‌دانیم، مسائل را از اینها بپرسیم. این تصور را نکنید. امام آن را می‌خواهند نفی بکنند. این را بحث کرده‌ایم.

از این جهت است که این حصر که در بعضی روایات آمده است، حصر حقیقی به این معنا نیست. حالا بعضی تعبیر کرده‌اند که این روایات باطن قرآن را می‌گوید و ما نمی‌توانیم بفهمیم چه می‌گوید. باطن آن‌گونه نیست، امام می‌خواهد بفرماید که تطبیق اهل ذکر بر علمای یهود را مطلق نکنید که در همه چیز اینها اهل علم آن داستان هستند و در فروع و مسائل دینی ما هستیم، در این مسائل فروع و احکام و قواعد که امروز با آن مواجه هستیم و شریعت اسلام از آن شکل گرفته است برای ما هست، در این‌ها نمی‌شود به آن‌ها مراجعه کرد.

حصر در اینجا به خاطر این نکته است که کسانی برداشت غلطی نکنند که علمای گذشته اهل ذکر هستند و در هر چیزی به آن‌ها مراجعه کنید، امام جلوی این بدآموزی را می‌خواهد بگیرد، حصر امام برای این است که این بدآموزی را فرو بریزد، بشکند.

چون ممکن بود خود آن علما یا کسانی بگویند که قرآن گفته است به ما مراجعه کنید حالا باید به ما مراجعه کنید، امام می‌فرماید امروز در مسائلی که مطرح است آن‌ها اهل ذکر نیستند. نفی موضوع است، حصر این شکلی است ولی حصر تعبدی نیست، بلکه ارشاد به این است که اینجا موضوع نیست. علمای یهود و نصارا در مسائل فروع فراوانی که امروز داریم اهل ذکر نیستند، امروز قرآن آمده است پیامبر آمده است، امام آمده است و فروع شکل گرفته است و اینها کار ائمه است.

در مسائل گذشته می‌شود از آن‌ها سؤال کرد در صورتی که اگر احاطه‌ای داشته باشند، امام نمی‌خواهد این را نفی بکند بلکه می‌خواهد حجیت مطلق قول آن‌ها، آن هم از باب اینکه اهل ذکر نیستند بشکند، این هدف از آن روایاتی است که ذیل آیه آمده است.

این از گروه انبیاء، نسبت به علما و محدثین و مخبرین و روات خود، امام اصلاً در صدد آن نیست که بخواهد بگوید ما هستیم و روات و مخبرین ما نیستند، هیچ نشانی در این روایات نیست که نسبت به اینها نفی می‌کند.

امام این حصری که می‌کند ناظر به علمای یهود است و اما ناظر به روات و محدثین و کسانی که در منظومه خود شریعت فعال هستند اصلاً اینجا مدنظر نیستند.

دیگر اینکه اهل ذکر شامل مجتهدین، متخصصین و رواتی که می‌شود از باب این است که ما به اینها رجوع می‌کنیم باز رجوع به اهل ذکر خود ائمه است، مقابل آن‌ها نیست.

به این دو جهت است که بگوییم اهل ذکر حصر در پیامبر و امام دارد.

بنابراین احتمال درست این است که اهل ذکر همان معنای مطلق است، یعنی اهل علم، منتهی اهل علم در همان که می‌خواهد سؤال بشود

اما حصر امام در این روایات نسبت به خود ائمه، یک حصری است که حصر حقیقی جامع نیست، بیان اکیدی و بلیغی است برای اینکه در ذهن‌ها نماند که علمای یهود و نصارا همه‌کاره هستند و در همه چیز هم امروز نظر دارند و در ذهن هم نباشد که دیگرانی مستقل از اینها در شریعت جایگاهی دارند. می‌خواهد بگوید جایگاه ما در شریعت و مسائل امروزی که شما نیاز دارید، جایگاه حصری است.

اما اینکه روات از ائمه نقل بکنند، اصلاً این را نمی‌خواهد نفی بکند، یا اینکه علمای یهود و نصارا در یک مسئله‌ای تخصصی دارند، اصلاً نمی‌شود به آن‌ها مراجعه کرد، آن را هم نمی‌خواهد نفی بکند.

این حصر را می‌خواهد بشکند، اگر کسی این را نگوید و نخواهد ظاهر آیه را کنار بگذارد، باید بگوید ظاهر اطلاقی آیه را قبول دارم و این روایات را نفهمیدم و این باطن قرآن است.

ما می‌گوییم این وجهی ندارد. آقای شهیدی اینجا تعبیری دارند که می‌گویند این از باطن قرآن است، باطن نیست، شواهد و قرائن را کنار بگذارید امام ظهور آیه را نمی‌خواهد تغییر بدهد، فقط می‌خواهد تنبه بدهد به همان واقعیتی که اگر دقت هم بکنیم می‌فهمیم که اهل الذکر امروز علمای یهود و نصارا در فروع نماز و روزه نیستند و در فروع اعتقادی هم نیستند، در جاهایی پایه اعتقادی شاید بشود از آن‌ها کمک گرفت.

1. . سوره نحل، آیه ۳۵. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره انبیاء، آیه ۳. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره نحل، آیه ۴۴ [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره انبیاء، آیه ۸ [↑](#footnote-ref-4)